

آسیب‌شناسی پدیده «بازماندگی از تحصیل» در گفت‌وگو با مجتبی همتی فر، پژوهشگر حوزه تربیتی

هزینه ترک تحصیل را ۲۰ سال دیگر می‌پره‌ازیم!

اغلب افرادی که در ناآرامی‌های اجتماعی سال‌های اخیر شرکت داشته‌اند و دست به رفتارهای ناپه‌نجار و تخریب‌گرایانه زده‌اند از یک سو به لحاظ وضع فرهنگی خانواده دچار ضعف و از سوی دیگر دارای سطح تحصیلات پایینی بودند، یعنی در واقع بازمانده از تحصیل یا ترک تحصیل کرده بوده‌اند

ترک تحصیل و بازماندگی از تحصیل، دو عبارت ساده اما با پیامدهایی بسیار سنگین، پیامدهایی که بدون شک سالیان سال گریبان فرد، جامعه و به طور کلی کشور را می‌گیرد. کودکی که امروز از مدرسه فاصله می‌گیرد، فقط از کلاس و کتاب جدا نمی‌شود، بلکه از یک مسیر بلندمدت زندگی کنار می‌کشد؛ مسیری که می‌تواند آینده اجتماعی، اقتصادی و حتی فرهنگی او را طور دیگری رقم بزند. به تازگی رئیس سازمان بهزیستی کشور گفته یک میلیون کودک بازمانده از تحصیل داریم. جدای از اینکه آیا این آمار دقیق است، آیا بازماندگان از تحصیل بیش از این تعداد هستند یا حتی کمتر، با جمعیت زیادی از این قشر مواجه هستیم. در ظاهر اما این اعداد فقط یک آمار هستند، در صدها و هزاران ش‌هایی که هر چند وقت یکبار منتشر می‌شود. اما نمی‌شود به سادگی از آن عبور کرد، چرا که پشت تک تک این اعداد، سرنوشت‌هایی قرار دارند که زودتر از موعد از چرخه یادگیری خارج شده یا اصلاً به یادگیری نرسیده است.

معمولاً آمار ترک تحصیل و بازماندگی از تحصیل به‌عنوان یک شاخص آموزشی مطرح می‌شود، اما پیامدهای این دو پدیده فراتر از نظام آموزشی است. حال اگر امروز، فکری برای این کودکان نشود، جامعه در سال‌های آینده با چه تبعاتی مواجه خواهد شد؟

هر نظام آموزشی با مجموعه‌ای از شاخص‌ها ارزیابی می‌شود و این شاخص‌ها نشان می‌دهند آن نظام تا چه اندازه کارآمد و اثربخش است. در میان شاخص‌های منفی، دو پدیده «ترک تحصیل» و «بازماندگی از تحصیل» اهمیت ویژه‌ای دارند زیرا هر دو بیانگر آن هستند که بخشی از کودکان و نوجوانان از فرایند رسمی تعلیم و تربیت خارج شده‌اند. اهمیت این موضوع فقط به حوزه آموزش محدود نمی‌شود. مطالعات و تجرب‌های جهانی و داخلی نشان می‌دهد افرادی که از آموزش رسمی محروم می‌مانند، در آینده بیشتر در معرض آسیب‌های اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی قرار دارند. در بسیاری از کشورها، درصد قابل توجهی از افرادی که درگیر بزهکاری یا جرائم مختلف می‌شوند از سطوح پایین سواد برخوردارند و سابقه ترک تحصیل یا بازماندگی از تحصیل دارند. در ایران نیز سهم این گروه‌ها در برخی آسیب‌های اجتماعی بالاتر از میانگین جامعه است. به همین دلیل، هر کودک بازمانده از تحصیل امروز می‌تواند در آینده، هر هزینه‌های اجتماعی و اقتصادی سنگینی را به جامعه تحمیل کند. **مدرسه چه کمکی به کودک‌کافی که در معرض انواع آسیب‌های اجتماعی قرار دارند، خواهد کرد؟**

کارکرد مدرسه فقط به آموزش دروس از پیش تعیین شده محدود نمی‌شود. اگر بخواهیم دقیق‌تر نگاه کنیم، مدرسه در واقع یک نهاد فرهنگی-تربیتی است که چند لایه کارکرد توأمان دارد. در کنار آموزش رسمی، مدرسه نقش مهمی در جامعه‌پذیری کودکان ایفا می‌کند، یعنی کمک می‌کند تا فرد یاد بگیرد چگونه در یک جامعه زندگی کند، چگونه با دیگران تعامل داشته باشد و چگونه در چارچوب نظم اجتماعی حرکت کند. از سوی دیگر، مدرسه در شکل‌گیری هویت فردی و اجتماعی نیز نقش دارد، هویتی که فرد را نسبت به کشور، جامعه و حتی نقش آینده‌ها به‌عنوان یک شهروند، والد یا نیروی کار شکل می‌دهد.

مدرسه همچنین نوعی سازوکار نظارتی و حمایتی غیرمستقیم دارد و مجموعه‌ای از مهارت‌های زندگی را به فرد منتقل می‌کند، مهارت‌هایی که شاید همیشه به‌صورت رسمی و آگاهانه آموزش داده نشوند، اما در بطن زندگی مدرسه‌ای شکل می‌گیرند. هر چند ممکن است این مهارت‌ها در سطح ایده‌آل نباشند، اما در مجموع بخشی از سرمایه اجتماعی فرد را می‌سازند. به همین ترتیب ممکن است درباره کیفیت و میزان تحقق این کارکردها در مدرسه کنونی بحث باشد، اما کلیت اثر آن به دلیل ویژگی‌های خاص زیست‌مدرسه‌ای برقرار است. اگر آینده‌ها به‌درستی طی شود، فرد علاوه بر ارتقای علمی از نظر فرهنگی و ارزشی نیز رشد می‌کند و در مسیر تحرک اجتماعی قرار می‌گیرد. چنین فردی در آینده، چه در نقش یک شهروند، چه به‌عنوان والد، کارمند، کشاورز، تولیدکننده یا فعال بخش خدمات، می‌تواند نقش مؤثرتری در جامعه ایفا کند، زیرا سرمایه‌ای که در دوره مدرسه آندوخته، در زندگی اجتماعی و حرفه‌ای خود به کار می‌گردد.

در نقطه مقابل، وقتی این اتصال با مدرسه قطع می‌شود (که ترک تحصیل یا بازماندگی از تحصیل چنین وضعیتی را رقم می‌زند)، مسائلی مانند ضعف هویت اجتماعی، کاهش مهارت‌های زندگی و افزایش آسیب‌پذیری اجتماعی بروز می‌کند.

از سوی دیگر، وقتی خانواده به هر دلیل توان نظارتی و تربیتی کافی نداشته باشد، مدرسه می‌تواند نقش مکمل و ترمیمی ایفا کند و حداقل‌هایی از حمایت و هدایت را برای کودک فراهم سازد. اما زمانی که این پیوند نیز قطع می‌شود، فرد در معرض طیف گسترده‌تری از آسیب‌ها قرار می‌گیرد.



آموزش و پرورش نیز بر آن تأکید شده است. با این حال، به دلایلی توسعه کمی و کیفی آن به شکل مطلوب محقق نشده است. هر چند در آمارها معمولاً از پوشش ۷۰-۸۰ درصدی دوره پیش‌دبستانی سخن گفته می‌شود، اما این ارقام از نظر تطابق با واقعیت، کیفیت و اثربخشی به حد قابل تأمل هستند زیرا وضعیت تکرار پایه در سال اول ابتدایی همچنان برقرار است!

به عقیده من، اگر پیش‌دبستانی به‌صورت کیفی و هدفمند به‌ویژه در باره مناطق و مخاطبان هدف توسعه پیدا کند، می‌تواند هم در کاهش تکرار پایه و هم در پیشگیری از ترک تحصیل و به تبع کاهش و پیشگیری از آسیب‌های اجتماعی نقش جدی داشته باشد. بی‌توجهی به این مرحله، در عمل هزینه‌های آموزشی و اجتماعی آینده را افزایش می‌دهد و فرصت جبران را از بسیاری از کودکان در مناطق محروم می‌گیرد.

اگر آموزش و پرورش را زبربنای ساخت آینده هر جامعه بدانیم، امروز این زیربنای چه تصویری از آینده کشور پیش روی ما می‌گذارد؟

وقتی از بالا به مجموعه نظام آموزشی نگاه می‌کنیم، با تصویری مواجه می‌شویم که در آن بخشی از فرآیندها و سازوکارها دچار ناکارآمدی هستند و همین موضوع باعث می‌شود خدمات آموزشی با رویکرد عادلانه و اثربخش به همه گروه‌های جامعه نرسد.

در واقع، بخشی از این چالش‌ها ناشی از روال‌ها و ساختارهایی است که با بیرون نظام آموزشی به آن تحمیل شده یا در درون آن شکل گرفته و در نهایت به تضعیف کیفیت منجر شده‌اند. نکته مهم این است که آثار این وضعیت معمولاً فوری دیده نمی‌شود، بلکه با فاصله زمانی ۱۰ تا ۲۰ سال خود را در جامعه نشان می‌دهد. همان‌گونه که پیشتر اشاره شد، کودکی که امروز در نظام آموزشی دچار ضعف در یادگیری، مهارت یا هویت اجتماعی می‌شود، در سنین ۲۰ یا ۳۰ سالگی ممکن است در زندگی فردی، خانوادگی و شغلی با چالش‌هایی جدی مواجه شود. از کاهش تاب‌آوری و خوشبخت‌داری گرفته تا ناتوانی در سازگاری با تغییرات اقتصادی و فناوریانه. نتیجه این وضعیت می‌تواند خود را در قالب شکست‌های خانوادگی، مشکلات اقتصادی، ناکامی‌های شغلی و حتی بروز برخی رفتارهای ناپه‌نجار اجتماعی نشان دهد، مسائلی که در نهایت دوباره هزینه آن به جامعه بازمی‌گردد و باید هزینه‌های مضاعفی برای کاهش پیامدهای آن بپردازیم و بعضاً قابل جبران هم نیستند!

از همین رو، اقدامات اصلاحی در برزگسالی اگرچه ضروری هستند، اما در بسیاری موارد در هنگام هستند و نتان تأثیری ندارند. در صورتی که اگر سرمایه‌گذاری جدی در دوره مدرسه و سال‌های ابتدایی رشد انجام شود، در واقع جامعه در حال سرمایه‌گذاری برای آینده‌های پایدارتر است. آینده‌ای که در آن افراد توانمندتر، سازگارتر و کارآمدتر وارد زندگی اجتماعی و حرفه‌ای می‌شوند. بنابراین به عقیده من، تحول در آموزش و پرورش نه یک انتخاب، بلکه یک ضرورت راهبردی برای تضمین آینده بهتر و «بیران هر چه‌قوی‌تر» است که باید بدان توجه ویژه شود. این امر هم از رهگذر ملی‌دیدن تعلیم و تربیت و اهتمام و ائتلاف همه نهادها و دستگاه‌های عرصه تعلیم و تربیت ممکن است.

شناسایی و جهت‌دهی به استعدادها و علایق دانش‌آموزان ضعف بسیار جدی دارد که این امر باعث اتلاف سرمایه‌های انسانی و اقتصادی بسیار می‌شود. طرح‌هایی مانند «شهاب» برای کشف و هدایت استعدادها برتر (چه استعدادها برتر هر فرد و چه استعدادها برتر در میان دانش‌آموزان) طراحی شده بودند، اما این طرح آن‌طور که باید مورد توجه قرار نگرفت.

از سوی دیگر، محرومیت‌های زمینهای مانند فقر فرهنگی، دوزبانگی، نبود تجربه‌های غنی یادگیری در سال‌های اولیه زندگی و پایین بودن سطح تحصیلات خانواده‌ها هم باعث می‌شود کودک با آمادگی کمتری وارد مدرسه شود. در چنین شرایطی، وقتی الگوی آموزشی برای همه دانش‌آموزان یکسان باشد، احتمال شکست تحصیلی افزایش پیدا می‌کند.

این مسئله خود را در آمارهای آموزشی نیز نشان می‌دهد. طبق داده‌های آموزش و پرورش در حدود ۱۵ سال گذشته، نزدیک به ۳ تا ۴ درصد دانش‌آموزان پایه اول ابتدایی دچار تکرار پایه شده‌اند؛ یعنی سالانه حدود ۶۰ تا ۷۰ هزار کودک مجبور به تکرار کلاس اول می‌شوند!

این رقم بسیار قابل توجه است و در عمل نشان می‌دهد بخشی از دانش‌آموزان از همان آغاز مسیر تحصیلی با شکست مواجه می‌شوند و متأسفانه در معرض آسیب‌های اجتماعی قرار خواهند گرفت و مستعد بزهکاری می‌شوند. بنا به مطالعات انجام شده، تداوم شکست تحصیلی و تکرار پایه، به‌طور مستقیم احتمال ترک تحصیل دانش‌آموزان را افزایش می‌دهد و حتی در سال‌های بعد نیز اثرات آن ادامه پیدا می‌کند. این وضعیت علاوه بر هزینه‌های آموزشی، منجر به پرچسب‌زنی، کاهش اعتمادبه‌نفس و خروج تدریجی دانش‌آموز از چرخه یادگیری می‌شود.

البته گاهی راهکار در سه‌لگیری و ارتقا به پایه بالاتر دانسته می‌شود که با توجه به توضیحاتی بودن از زیبایی دوره ابتدایی محتمل هم هست، منتها این چنین ایده‌هایی در واقع پنهان کردن صورت مسئله است و خطا باید ریشه را در پایین و فراتر از وظایف متعارف اداری به موضوع نگاه کنیم.

یکی از نکات قابل توجه در این باره، توجه به نقش کلیدی دوره پیش‌دبستانی است؛ دوره‌ای که در اسناد بالادستی

اسماد سطحی مهم‌تر، نباید فراموش کرد که شایستگی‌های سطح بالا نقش تعیین‌کننده‌ای دارند؛ هویت و شخصیت قوی، مهارت‌های تفکر، یادگیری، تصمیم‌گیری، حل مسئله و توان تحلیلگری در موقعیت. این‌ها در شرایط امروز اهمیت بیشتری برخوردارند، اما متأسفانه در برنامه‌های درسی ما کمتر مورد توجه قرار می‌گیرند. البته در یکی، دو دهه اخیر تلاش‌هایی مانند تدوین کتاب‌ها و اختصاص ساعت‌های آموزشی برای این حوزه‌ها انجام شده، اما در عمل نتایج قابل قبولی به دنبال نداشته است. در برخی مدارس یا جدی گرفته نمی‌شوند یا به شکل مطلوب ارائه نمی‌شوند، گاهی نیز از سوی افراد غیرمتخصص تدریس می‌شوند و به این ترتیب هدف اصلی درس محقق نمی‌شود.

این در حالی است که همین دروس به‌ظاهر حاشیه‌ای، و واقع برای تربیت شهروندان توانمند و مسئولیت‌پذیر و والدین آینده بسیار حیاتی‌تر از بسیاری از دروس دیگر هستند، چون دانش‌آموزان امروز، در واقع شهروندان و والدین آینده هستند. هر چه این شایستگی‌های کلیدی را در آنها نهادینه کنیم، خانواده‌ها و جامعه فریخته‌تر و تاب‌آورتری خواهیم داشت.

به نظر می‌رسد یکی از نقاط پرچالش، مسئله عدالت آموزشی است، جایی که تفاوت‌های جغرافیایی، اقتصادی و فرهنگی فرسنگ‌ها فاصله دارد. همین موضوع به افزایش ترک تحصیل منجر شده است. نظر شما در این رابطه چیست؟

عدالت آموزشی به‌طور مستقیم با پدیده‌های ترک تحصیل و بازماندگی از تحصیل مرتبط است. دانش‌آموزانی که در مناطق محروم، حاشیه‌شهرها یا مناطق مرزی زندگی می‌کنند، معمولاً نسبت به کلان‌شهرها از نظر امکانات اقتصادی، فرهنگی و آموزشی در شرایط نابرابر قرار دارند و همین مسئله احتمال ترک تحصیل را افزایش می‌دهد؛ در حالی که به لحاظ استعداد، تلاش و انگیزه سطح بالایی دارند.

در کنار این، نظام آموزشی ما هنوز در

کودکی که امروز در نظام آموزشی دچار ضعف در یادگیری، مهارت یا هویت اجتماعی می‌شود، در سنین ۲۰ یا ۳۰ سالگی ممکن است در زندگی فردی، خانوادگی و شغلی با چالش‌هایی جدی مواجه شود، از کاهش تاب‌آوری و خوشبخت‌داری گرفته تا ناتوانی در سازگاری با تغییرات اقتصادی و فناوریانه. نتیجه این وضعیت می‌تواند خود را در قالب شکست‌های خانوادگی، مشکلات اقتصادی، ناکامی‌های شغلی و حتی بروز برخی رفتارهای ناپه‌نجار اجتماعی نشان دهد



با وجود جایگاه مدرسه، نباید تصور کنیم همه عوامل ترک تحصیل و بازماندگی از تحصیل به خود آموزش و پرورش بازمی‌گردد. بخشی از این عوامل بیرونی هستند، مانند فقر اقتصادی، مهاجرت یا مشکلات خانوادگی. در چنین شرایطی، گاهی کودک و نوجوان ناچار می‌شود برای تأمین معیشت خانواده وارد بازار کار شود یا اساساً امکان حضور مستمر در مدرسه را از دست بدهد